

گردلی باصدهزاران خرمن دانش بیایی بی محبت چون بود یکجو ندارد اعتباری
 یارتازد توسن جور از هزاران راه بر من کی بدامان دلم بنشیند از گردش غباری
 این نکته نیز ناگفته نماند که اشعار فوق منتخب اشعار عشرت نیست
 و چون بیش از این فعلاً در دسترس نگارنده نبود بدگر آنها مبادرت شد .
 پارسای تویسرکانی

خلقت عجیب

ترجمه مقاله دکتر (آرتری براون)
 دکتر در طب و کالج شاهانه جراحان دنیسک

من بطور عجیب و مهیب ساخته شده‌ام

حضرت داود نبی در زمزمور ۱۳۹ از بزرگواری خالق در حیرت مانده
 و با لحنی که حاکی از احساسات درونی او در مدح خداوند است می گوید .
 ترا حمد خواهم گفت زیرا که بطور مهیب و عجیب ساخته شده‌ام - کارهای
 تو عجیب است و جان من این را نیکو می داند .
 با داشتن حتی یک معرفت سطحی بر احوال بدنی و وظائف الاعضای
 بدن انسان حقیقت این ادعای داود پیغمبر بر ما روشن و ثابت می گردد - یک
 مطالعه دقیق و عمیق در اعضای بدن و مشاهده عوامل و ترتیب میکانیکی ساختمان
 این اعضاء قهراً احترام و تمجید ما را برای خالق بزرگوار زیاده تر می کند -
 و خدا گفت آدم را بصورتی و موافق شبیهان بسازیم . پس خداوند
 آدم را از خاک زمین بسرشت و در بینی وی روح حیات دمید و آدم زنده
 شد . پس خدا آدم را بصورت خود آفرید ، (پیدایش ۱-۲۶ . ۲-۷-۱-۲۷) - باین
 طریق حیات انسان از آن حالت پست و جمادی و بیروچی که خاک باشد شروع

نموده و عاقبت هم بدان مراجعت خواهد کرد. اكن بواسطه تماس واصطكاك باقوت لایتنهای خالق جماد بیروح صاحب روح گشت و خاك مبدل بماده حیاتی گردید که دارای عوامل و تمایزات مخصوصی است و بواسطه همین مشخصات است که انسان اشرف مخلوقات گشته و بر آنها برتری یافته است.

— شانزده عنصر در خاك زمین —

خاك زمین - مزبور ۱۳۹ آیه ۱۵ یکی از اسرار برجسته خالق را مکشوف می سازد چنانکه می فرماید. استخوانهایم از تو پنهان نبوده و قتیکه در نهان ساخته می شدم و در اسفل زمین نقشبندی می گشتم.

این می رساند که هنگامیکه خدا عنصر خاك را خلق فرموده در نظر داشت که از این خاك آدم را بیافریند و آخر الامر هم مانند معمار دانا و ماهر این نقشه بی نظیر را کشیده و بموقع اجرا گذاشت. و خدا گفت انسان را بصورت خودمان بسازیم.

در اینجا می بینم که علوم امروزه با کلام خدا مطابقت می کند - زیرا خاك و قتیکه از اجسام حیوانی منزله گردد حاوی همان عناصر شیمیائی است که در پرتو (پلازم) که اساس حیات بر روی آن است موجود می باشد و قتیکه این اصول حیاتی - از جسم خارج گردد بدن بهمان حالت اولیه خود یعنی خاك بر می گردد - و خود این خاك را از ۱۶ عنصر مختلف مانند کاربن - هیدروژن - اکسیژن - نیتروژن و غیره ترکیب داده و این خود دال بر قدرت و توانائی و پیش بینی آفرینش خالق است -

این بدن که ما چندان بجزئیات آن توجهی نداریم شهر و مسکن نفوس بشماره ای است که تعداد آنها به ۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰ (۲۶ تریلیون) میرسد - هر يك از این ذرات حیاتی دارای قوه محرکه و زندگی در خود بوده و صاحب

عوامل و مهارت مخصوص و عجیبی است - این نفوس در بدن که همان ذرات میکرو سکیمی است موسومند به سلول این سلول ها مدام در تغییر و تبدیل و توالد و اتاج می باشند - و قتیکه عدۀ از این سلولها از گار می افتند سلولهای دیگر متولد و جای آنها را گرفته و بلا فاصله شروع بکار می کنند - مدت کمی زندگی و بعد می میرند و سلولهای جدیدی جای آنها را اشغال و مثل اجداد خود بدون هیچ سابقه و مشق و تعلیم مشغول انجام وظیفه می گردند - مدت حیات این سلولها از چند هفته تا چند ماه و بلکه سال است - در فاصله و بواسطه این حیات و ممات سلولها است که بدن تجدید حیات نموده و قوای خود را نگاه می دارد و اگر تولد سلولهای تازه در بدن نبود بدن بامردن و از بین رفتن همان سلولهای اولیه از بین می رفت -

این ذرات میکرو سکیمی پرتو پلازم (سلول) اقسام متعددیند که هر دسته شغل و وظیفه معین و مشخصی را عهده دار بوده و در نهایت خوبی آن را انجام می دهند - از این اقسام و دستهای متعدد ما فقط چند رقم از آنها ذکر می کنیم -

۱- کارگران یومیه - این طبقه عبارت است از سلولهای عضلاتی - عجایب و غرایب عضلات و استطاعت و قابلیت آنها برای انقباض و انبساط - سری است که هنوز بر اهل علم مکشوف و معلوم نگشته است همین کارگرانند (سلولهای عضلاتی) که ما را ب حرکت انداخته و اینطرف و آنطرف میبرند و اگر این دسته سلول نباشد بدون شك بدن ما فلج خواهد شد -

۲- ساخلو سر جلدی - این دسته از سلولها که بمنزله ساخلوی سر جلدی محسوب می شوند عبارتند از سلولهای جلدی که طبقه طبقه روی هم قرار گرفته اند - طبقه که بر روی همه قرار گرفته و بیشتر در سطح واقع شده زیادتیر در مهبلی که

و حال تباهی است چنانکه یومیه ملیون ها از آن تلف می شود و عجب در این است که در همان وقت و بهمان اندازه سلولهای جدید متولد و جای آنها را اشغال میکنند!

پوست بدن عضوی فوق العاده قابل و حساس است - پوست علاوه بر کارهای مهمی که انجام می دهد یک محافظ محکم و دشمن قوی و لشنده درجه اول میکرب است - پوست بمنزله قلعه مستحکمی است که سلولها در آن زندگانی میکنند - از خواص آن اینکه مانند چتر و سایه سلولها را از خطر حفظ نموده و مانند قراول امین و ماهری خطر هائیکه ممکن است از خارج به بدن برسد خبر میدهد و مانند میزان الحرارة است که میزان حرارت بدن را نشان میدهد و مثل انباری است که همه چیز از قبیل غدد شیمیائی - آب - نمک - و سایر مواد در آن ذخیره میباشد - ساختمان اسید از خون - شیمی دانها ایکه تخصصشان در عملیات سلولها است توانسته اند از خون مربات شیمیائی در هم را تشکیل دهند - مثلا غدد معده اسید هیدروکلر یک را که یک محیط قلیائی است از خون تشکیل میدهد و چگونگی و طرز ساختن این اسید بدین قرار است:

و قتیکه غذا را در دهان می گذاریم و خوب آنرا می جویم بقدری نرم و آبکی میشود که خود بخود از گلو پائین رفته وارد معده میگردد - حال در حینیکه این لقمه خوراک خوب جویده و حاضر است که از گلو پائین رود فوراً بیغامی از دهان بمعده می رسد که عنقریب خوراک از گلو پائین رفته و وارد معده خواهد شد - غدد معده بمجرد شنیدن این خبر بجنبش آمده مشغول کار میگردند - چون تنها آذوقه و خوراک این غدد در خون است بنا بر این هیدروژن را از آبیکه در خون است گرفته و همچنین از نمکی که در خون مخلوط است کلرین گرفته و این دو را یعنی کلرین و هیدروژن را با هم مخلوط ساخته تشکیل

(اسید هیدروکلریک) میدهد - البته خون هم این مواد را از خوراکی که از گاو پائین رفت اخذ می نماید -

عجیب تر از همه اینها غدد بی اوله و بی مجری است که مهلکترین زهر را تشکیل میدهد - يك قسم از این غدد که نسجی مانند وباندازه يك لویای درشتی است و بر روی هر کلیه یکی از اینها قرار گرفته و يك ماده فوق العاده قوی ای از خود بیرون می دهند و این ماده را در ۱۹۰۱ میلادی جدا نموده اند - این ماده که زهر بسیار مهاکی می باشد در بدن یکنوع وزغی که در رودخانه آمازون (آمریکای جنوبی) زندگی می کنید نیز موجود است و اهالی آنجا برای شکار حیوانات این زهر را بسر تیرهای خود مالیده و بمجرد زخمی شدن حیوانی با این تیرها آن حیوان هلاک می گردد -

قریب ۸ میلیگرام از این زهر در خون موجود است که تناسب آن یکی بيك بیون است! این مقدار بجهت زندگی انسان لازم است و لکن از این بیشتر خطرناک و موجب مرگ میگردد - پس کیست که این تعدیل و میزان را در بدن نگاه میدارد؟ آری حقیقتاً « بطور عجیب و مهیب ساخته شده ام »!

این مواد که در فوق ذکر شد معروف است به () و کار عمده آنها برد و رساندن اخبار قسمتهای مختلفه بدن است - اینها در انجام و اجرای فرامینی که بانها داده میشود خطا و غفلتی نمیکند و همینکه فرمان بانها داده میشود بلا درنگ سوار قطارهای آهن خود یعنی جویهای خون شده و با سرعت وقت بمراکز خود رسیده و پیغام خود را میدهند و بفوریت بموقع اجرا گذارده میشود -

ارتقایون این غدد بی نظیر را آثار اعضائی یعنی بقایای بی ثمری که از اجداد حیوانی در ما باقی مانده میدانستند و لکن نظر بنوسعه عارم بر ما ثابت

وروشن شده که حیات بدون این غدد محال و غیر ممکن است خدا ساختمانهای ناقص و بی ثمر در این بدن کامل و بی مانند قرار نداده است -

در چند سال قبل يك نفر ایرانی در مدرسه طب لندن تحصیل می کرد - در وقت تشریح از پروفیسور و رئیس مدرسه پرسید! من باین غده های فوق کلیتین رسیده ام - کار و وظیفه اینها در بدن چیست! پروفیسور گفت که بیدار باند! محصل ایرانی نظر دقت پروفیسور را به شرائین که بالنسبه بزرگند و هر سه یکی از این غده ها را غذا میدهند کشانید و گفت آقا بیجهت نیست خدا این همه تهیه عجیب همچو ناین گرانبهای انگشتر فراهم آورده و این غددر را نگهداری مینماید من باور نمیکنم این غدد بیکاره باشند - پروفیسور بمحصل گفت. آفرین ایراد بزرگی گرفتید باید حق بطرف شما باشد و فردا کتاب تألیف خودش را بیادگاری صحبت دوشینه بمحصل ایرانی بیادگار داد - در همان ایام جوهر این غدد مشکوف و رایج بود این غدد بی لوله و مجری که فقط با ترشح باطنی حفظ می شوند معلوم شد حافظ حیاتند و بدون آنها حیات میسر نیست و نقصانشان موجب امراض هولناک میشود - در موقعیکه غذا در معده تحلیل میرود قدری از آن که مافوق احتیاج معده است و بی مصرف و قابل احتراق در معده نیست مانند روغن سوخته و سایر کثافات در اتومبیل در معده باقی میماند - واضح است برای اینکه معده بتواند خوب از عهده انجام وظائف خود برآید باید آنرا از این زباله و کثافات پاک و خالی نگاهداشت - لذا بسپورها و مأمورین تنظیف معده حکم میشود که آنرا پاک کنند آنها بلافاصله مشغول دور انداختن این کثافات و خاکستریکه در نتیجه احتراق در معده تولید گشته میشوند عواملی که این عمل را انجام میدهند عبارت است از پوست و کلیتین و ریتین و رودها و خون -

حال قدری تأمل نموده پوست بدن نظری کرده و در آن دقیق شوید و ببینید چگونه علاوه بر کارهای مخصوصی که در فوق ذکر شد کارهای دیگری نیز انجام میدهد و کثافتاتی را از بدن خارج میکند که اگر چنانچه این کثافتات تا مدتی در بدن بماند مبدل به سم گشته و موجب هلاکت میگردد. سلولهای پوستی بوسیله یکرشته سیم یا عصب دولائی بسلسله اعصاب مرکزی مربوطند که یکی اخبار را از خارج بمرکز میرساند و آندیکری فرامین را از مرکز بخارج میرسد. بواسطه همین دورشته خطاست که حرکات انعکاسی بدن ما تولید میگردد. مثلاً وقتی که نوک سوزنی را در پوست دست فرو بریم فوری بلی از این دو خط خبر را بسلسله اعصاب مرکزی رسانده و از مرکز بلا درنگ جواب میرسد و در نتیجه این محرك و انعکاس مافوری انعکاس نموده و حس میکنیم که چیزی در پوست دستان فرو رفت و دست بلا اراده خود را عقب میکشد.

این سلولهای پوستی از تأثیرات خارجی که بانها دست میدهد خیلی حساس میباشند. آنها دوست ندارند که زیاد گرم یا ناراحت شوند و وقتی که چنین حالی بانها دست میدهد فوری بمرکز اعصاب شکایت میفرستند و اگر زیاد گرم شوند شروع به غرغر و لندند میکنند. ما میتوانیم چنین پیش خود تصور کنیم که آنها برائیس خود بدین طریق گفتگو می نمایند:

آقا ما جاو این گرما نمیتوانیم استقامت کنیم. چرا ذره راجع بما فکر نمیکنی و فرمان نمیدهی که غدد عرق، قدری آب داغ بر ما ریخته و ما را خنک نمایند. همه ما این را تجربه کرده ایم که پس از اینکه بواسطه کار یا ورزش، قدری عرق از بدن ما میریزد حس خنکی و سردی در آن میکنیم.

پوست دارای قریب دو ملیون از این غدد عرق میباشد و همینکه فرمان از رئیسشان صادر میگردد این غدد بلا فاصله شروع بریزش آبهای داغ نموده

و بدن در نتیجه عرق کرده مقدار زیادی سم بواسطه این تعرق از بدن خارج شده و پس از آن از حرارت بدن کاسته و بحالت تعادل برمیگردد -

دزدان در بدن - در بدن سلولهای موجود است که میتوان آنها را بمنزله قوای پلیسی دانست که مشغول محافظت و انتظام بدن از شر دشمنان بدن میباشند - کار عمده این دسته دشف و دستگیری و بالاخره اعدام سارقین میباشد این دزدان عبارتند از میکروبهای مختلفی که در همه جا حاضر و وقتی که داخل بدن میشوند تولید امراض گوناگون مینمایند - وقتی که این دزدها داخل بدن میشوند بالفور جنک سختی بین قوای پلیس و این دزدان درمیگیرد - در وقت ورود این میکروبها در بدن اگر چنانچه سلولهای سفید که در خون موجود است (همین سلولهای سفید است که قوای پلیس را تشکیل میدهد) قوی و مجهز و بحد کافی باشند دور این میکروبها احاطه و آنها را اسیر و بعد معدوم میسازند و جنک هم با اعدام این دزدان خاتمه میپذیرد لکن اگر این سلولهای سفید در حمله اول شکست بخورند و در همان حمله اول قادر بدفع و قلع و قمع این میکروبها نشوند میکروبها فرصت یافته وارد مجراهای خون میشوند و جنک این دودسته طولانی تر و صورت مهیب و هولناک تری بخود خواهد گرفت زیرا همینکه میکروبها وارد خون شدند شروع پرتاب نمودن و ریختن سمهای مهلك در بدن میکنند که حقیقتاً اگر بزودی علاجی برای آنها فراهم نشود موجب مرگ میآورد - نظر باینکه هر مرض سم مخصوصی دارد لذا باید آنتی تاکسین هائی بسازند که بسلولها کمک نماید -

حال فرض کنید که میکروب داتالریه در بدن داخل میشود و مریض علائم مرض سینه پهلو را حس میکند - در اینوقت فوری فرمانی از مرکز اعصاب و قوای پلیس حاضر میشود - رئیس کل آنها بآنها چنین خطاب میکند - میدانید -

ارباب ما سینه پهلو دارد - من کمی پیش آن میکروبهای منحوس و خوفناک ذاقه‌الریه‌ها دیدم - عده ایشان بی‌شمار است بنا بر این ما باید با تمام قوا و با جدیتی هر چه تمامتر بدفاع مشغول بشویم والا بعد از چند روزی همگی تلف و نابود خواهیم شد - قوای ذخیره امدادیه را هم احضار کنید - هر یک جا و موقع خود را خوب حفظ کنید - و ۲۴ ساعته مشغول دفاع باشید و احدی اجازه استراحت نخواهد داشت - این فرمان فی الفور اطاعت و مجری میگردد - در این بین بلا فاصله جنک مهیب و سختی در جویهای خون شروع میشود - چون این جنک برای حیات و ممات است هر طرف سعی میکنند که پیش ببرد - میکروبها مشغول رها کردن گازهایی سمی و مهلک خود میگرددند و سلولها در نهایت جدیت و رشادت مشغول دفاع و عقب زدن و بالاخره نابود ساختن آنها میشوند - در این وقت بر حسب لزوم و احتیاج ملیونها از این سربازان برای دفاع تولد می‌شوند و ادامه تشکیل و تولید مرتباً در کار است -

ناگهان یکی از این سربازها (سلولها) در حال وحشت و اضطراب نزد رئیس قوا میدود و مثل اینکه بخواهد نصیحتی دهد چنین اظهار می‌کند ، (آقا) ارباب در حالت نزع و احتضار است - ما مقدار معتدایی از مواد محترقه حاضر داریم چرا آنرا آتش نزنیم و منتظر نتیجه شویم ،

رئیس باو جواب می‌دهد ، برو سر کارت - این وظیفه تو نیست - این مربوط بمن است و بتو خبر خواهم داد که چه وقت آنرا آتش بزنی - مقدار موادی که فعلاً حاضر دارید کافی نیست - تو مشغول کارت شو تا من بتو بگویم که چه باید کرد - سرباز بیچاره سر اطاعت فرود آورده مراجعت و مشغول کار خود می‌آورد -

حالا من در اطاق این مریض پهلوی تختخواب او نشسته‌ام و منتظر بحران حالت او می‌باشم - هر کس که در این اطاق است با قلبی پر ضربان میل دارد بداند که عاقبت مریض چه خواهد شد - دوستان و آشنایان او آهسته و روی پنجه‌ها وارد اطاق شده آهسته می‌پرسند . آیا امید بهبودی و شفائی هست یا خیر ؟ جواب می‌دهم . حالا بهیچوجه نمیشود اظهار نمود یا قضاوت کرد که چه خواهد شد حال تأمل کنید ! ببینید ! مریض در حال هذیان است - ریتین او مسدود شده و هوا داخل آن نمی‌گردد - درجه حرارت در تصاعد است - نبض شدیدتر می‌شود - تنفس سخت و تند است - آری مریض متدرجاً حیات را از دست میدهد -

آلان شب است - ساعت يك - دو - سه - بعد از نصف شب است - وقت می‌گذرد و نزدیک سپیده صبح است که ناگهان تغییری در حالت او مشاهده می‌کنم زیرا حالا پوست بدنش سرد تر است - تنفس آهسته‌تر نبض از شدت سابق خود می‌افتد - غفلتاً مریض بخواب راحتی فرو می‌رود و بعد از سه چهار ساعت بیدار شده می‌پرسد - من کجا هستم ؟ گرسنه‌ام - چیزی بمن بدهید بخورم - آه ، اود دیگر نخواهد مرد بلکه زندگی را ادامه خواهد داد - حال چه شد و چه اتفاق افتاد که موجب شفای مریض شد ؟ تفصیل از این قرار است -

هنگامیکه من نزد مریض در اطاق نشسته بودم ، فرمانی از رئیس سلولها صادر شد مواد محترقه را که باندازه کافی تهیه شده آتش بزنند - این فرمان بزودی اجرا شد و بواسطه احتراق این مواد در مدت کمی تمام میکروبهای مرض که دشمن بدن و طرفدار مرض ذات‌الریه محسوب می‌شدند کشته و تلف و نابود شدند - و سلولهای خون فاتح گشته و مریض سالم ماند - بلی حقیقتاً ،

مهیّب و عجیب ساخته شده‌ام !

در سال ۱۶۲۹ میلادی (سر ویلیام هانری کشف کرد که خون در بدن دوران می‌کند و دارای سلولهای ذی حیات می‌باشد - قبل از آن مردم تصور می‌کردند که تنها عامل زندگی هوا بوده و جوهر حیات تنها در هوا موجود است این اکتشافات نسبت بعهد حضرت موسی خیلی جدید است - چه حضرت موسی این مطلب را بطور وضوح و ساده بیان کرده می‌گوید: «زیرا که جان در خون است» (لاویان ۷۱: ۱۱) بلی خداوند قادر مطلق و صاحب جمیع علوم این سر را بطور مخصوصی بر بنده خود موسی کشف نمود -

بلا شبهه کتاب مجید خدای ما همانطوریکه در امور روحانی عاری از خطا و اشتباه است در امور علمی نیز بی خطاست - و الحق حواری حق دارد که بگوید: «تمام کتب مقدسه از الهام خداست»

عجبا ، ملیونها ذرات حبه وزنده در کارند تاحیات و اعتدال بدن را حفظ کنند و زندگانی را مداومت دهند !

همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری
انتهی

(حیاتی زن نور علیشاه)

(نقل از کتاب نقل مجلس)

حیاتی - نامش بی بی جانی زوجه نور علیشاه است که چون بدر در روزگار روشن و بعد از فتنای زوج بملا محمد خراسانی تن در داد و دل بست در فنون ارشاد و قواعد عرفان از رابعه گذرانیده دفتر اشعارش قریب بده هزار بیت میشود تمام را ملاحظه نموده این چند بیت که بسیاق اهل مجاز نزدیک تر بود ثبت گشت -

مثنوی

ایا طایر قدس عرش آشیان مجو دانه از دام این خاکدان